

**interreligious Relations: Formulation of the Concept of  
"Spookiness" in Middle Ages and Ancient Egyptin Iran  
(Relying on the two books of the teachings  
Ptah-hutep & Qabusnama)**

**Davood Emarati\***

**Abstract**

This article attempts to prove that the rhetorical principles in muslim world should be compiled according to sources other than official rhetorical textbooks. One of these sources is Andarznama, which contains the main rhetotical principles of oral situations. In this article, we attempt to compile the speech-based rhetorical principles through comparing two treatises: *Ptah-hutep maxims*, as the first extant rhetorical treatise, and *Qabusnama* as the first Persian Andarznama which contains separate chapters on rhetoric and oratory. These principles are: 1- keeping silent 2- speaking in appropriate time 3- not overusing emotional words 4- speaking fluently and reflectively 5-always speaking the truth. Examining these principles shows not only the fundamental differences between text-based and speech-based rhetoric, but also proves the independence of Persian rhetoric from the greco-roman rhetorical tradition.

**Keywords:** Persian Rhetoric Egyptian rhetoric speech-based rhetoric Andarznama Ptah-hutep Qabusnama

---

\* Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Neishabour University,  
demarati@gmail.com

Date of receipt: 14/9/98, Date of acceptance: 1/12/98

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## مراودات بینا فرهنگی: صورت‌بندی مفهوم «سخن‌وری» در ایران سده‌های میانه و مصر باستان (با تکیه بر دو کتاب آموزه‌های پتاح حوتپ و قابوس‌نامه)

داوود عمارتی مقدم\*

### چکیده

پژوهش حاضر بر آن است تا نشان دهد که برای تدوین اصول بلاغت و سخن‌وری در جهان اسلام، باید به منابعی جز منابع رسمی بلاغت مراجعه کرد. یکی از این منابع، مجموعه‌متونی است که به «ادبیات حکمی» یا «اندرزنامه»ها شهرت دارد. برخی از متون متعلق به این ژانر حاوی اصول بنیادین «بلاغتی» است که بیش از هر چیز خاص موقعیت‌های گفتاری و شفاهی است. در مقاله حاضر، از طریق مقایسه کهن‌ترین رساله بلاغی موجود، یعنی رساله آموزه‌های پتاح‌حوتپ، و برخی فصول قابوس‌نامه، به‌مثابه نخستین اندرزنامه فارسی که فصول مستقلی را در باب سخن‌وری در خود جای داده است، تلاش می‌شود تا اصول بلاغت شفاهی و گفتار - محور تدوین گردد. این اصول عبارت‌اند از ۱. خاموش ماندن؛ ۲. سخن گفتن در زمان مناسب؛ ۳. پرهیز از افراط در کاربرد واژگان پرشور و عاطفی؛ ۴. سلیس سخن گفتن همراه با تأمل فراوان؛ و ۵. یکی‌بودن دل و زبان یا بیان حقیقت. بررسی این اصول، گذشته از نشان‌دادن تفاوت‌های بنیادین میان بلاغت گفتار - محور و نوشتار - محور، نشان‌دهنده استقلال بلاغت ایرانی از سنت فن خطابه یونان و روم باستان است و هم‌چنین می‌تواند در جهت تدوین اصول بلاغت ایرانی، اعم از شفاهی و مکتوب، و مستقل از اصولی که در درس‌نامه‌های بلاغی تألیف‌شده به زبان عربی یافت می‌شود راه‌گشا باشد.

**کلیدواژه‌ها:** بلاغت ایرانی، بلاغت مصری، بلاغت گفتار - محور، اندرزنامه‌ها، پتاح حوتپ، قابوس‌نامه.

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه نیشابور، demarati@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۱

## ۱. مقدمه

رساله آموزه‌های پتاح حوتپ، که کهن‌ترین رساله موجود در باب اصول سخن‌وری در تاریخ جهان است، حاوی آموزه‌هایی است که پتاح حوتپ، وزیر دربار سلطان ایسیسی (Isesi)، خطاب به فرزندش نگاشته است. این رساله را محققان کهن‌ترین رساله موجود در جهان در باب سخن‌وری دانسته‌اند که تاریخ نخستین پاپیروس‌هایی که این متن بر آن‌ها نگاشته شده است، ظاهراً به اوایل هزاره دوم پیش از میلاد بازمی‌گردد (Kennedy 1998: 128). محتوای این رساله صرفاً در باب سخن‌وری نیست و آموزه‌های اخلاقی دیگری را نیز دربر دارد، اما محورهای اصلی سخن‌وری مصر باستان را می‌توان در آن یافت. برخی از این اصول و قوانین که مصرشناسان برجسته‌ای چون مایکل فاکس آن‌ها را بر مبنای این رساله (و چند اثر مکتوب دیگر) بازشناسی کرده‌اند، عبارت‌اند از اهمیت سکوت، یگانگی دل و زبان (یگانگی اندیشه و گفتار)، سلیس و سنجیده سخن گفتن و غیره (به نقل از همان). هم‌چنین، این مصرشناسان به درستی بر این نکته انگشت نهاده‌اند که این اصول و قوانین با اصول سخن‌وری «غربی»، خصوصاً اصولی که در فن خطابه ارسطو بدان اشارت رفته است، هم‌خوان نیستند.

آموزگاران قرون وسطایی سخن‌وری در جهان اسلام بر سر مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آیین سخن‌وری با یک‌دیگر اتفاق نظر ندارند. محققان پیش‌تر به دلایل این گونه‌گونی آرا و عقاید پرداخته‌اند که در این جا مجال پرداختن بدان نیست (برای مثال، بنگرید به فوشه کور ۱۳۷۷: ۲۳۲). اما اندرنامه قابوس‌نامه، نوشته کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر (د. قرن ۵ق)، در بردارنده تمامی قواعدی است که پتاح حوتپ در رساله خود بدان‌ها اشاره کرده است. چنان‌که می‌دانیم، نویسنده کتاب یکی از حکام محلی طبرستان بود و او نیز، هم‌چون پتاح حوتپ، کتاب قابوس‌نامه را برای فرزندش، گیلان‌شاه، نوشته است. اگرچه محمدتقی بهار، به دلیل تنوع و گستردگی موضوعاتی که کیکاووس بن اسکندر بدان‌ها پرداخته است، قابوس‌نامه را «مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول» می‌داند (بهار ۲۵۳۶: ج ۲، ۱۱۴)، سخن‌وری و گفتار نیکو جایگاه بسیار ممتاز و برجسته‌ای در این اندرنامه دارد و اصولی که به زعم نویسنده باید بر سخن‌وری ایدئال حاکم باشد به اصول مورد نظر پتاح حوتپ بسیار نزدیک است. از آن‌جا که هرگونه دیدگاهی در باب سخن‌وری ایدئال ریشه در شرایط فرهنگی و اجتماعی دوره‌های خاص تاریخی دارد، مقایسه این دو رساله چیزی بیش از شباهت صرف میان آرای دو نویسنده در باب سخن‌وری ایدئال را آشکار خواهد ساخت.

## ۲. زمینه‌های فرهنگی سخن‌وری در ایران سده‌های میانه و مصر باستان

پیش از ورود به بحث اصلی باید به‌خاطر داشت که در جهان اسلام اصطلاح «بلاغت» (که با اندکی تسامح در نوشته‌های مستشرقان به Rhetoric برگردانده می‌شود)، چند معناست. برخی از معانی آن عبارت‌اند از «هنر سخن‌وری»، «نیکو و فصیح سخن گفتن»، «هرگونه تأثیری که یک متن / گفتار ممکن است به‌وجود آورد»، و ...، اما معنای غالب آن، یعنی «کلام نیکو و بلیغ»، یا مجموعه تمهیداتی که باعث بلیغ‌تر شدن یک متن / گفتار می‌شود، عمدتاً در مورد متون نوشتاری به‌کار رفته است تا گفتارهای شفاهی. این مسئله تاحدی ناشی از گرایش خاص بلاغیان مسلمان مبنی بر اثبات «اعجاز» کلامی قرآن بوده است. به همین علت، بخش‌های گسترده‌ای از برخی رساله‌های بلاغی مسلمانان عمدتاً بر «ساختارهای نحوی» و معانی ثانوی آن‌ها تمرکز داشته است. این امر بدین معنا نیست که ساختارهای نحوی گفتارهای شفاهی تحلیل‌پذیر نیست، بلکه بیش‌تر بدین معناست که در گفتارها و خطابه‌های شفاهی عمده تمرکز بر ویژگی‌های آوایی، نظیر هماهنگی اصوات و آهنگ نثر یا نظم بوده است. بررسی ویژگی‌های آوایی نخستین رساله‌های بلاغی، که در جهان اسلام تألیف شده‌اند، چشم‌گیرتر است، حال آن‌که از قرن پنجم هجری (قرن سیزدهم میلادی)، این قبیل ویژگی‌ها، که خاص گفتارهای شفاهی‌اند، رفته‌رفته به‌توجه فراموشی سپرده می‌شوند.

بدین ترتیب، با قاطعیت می‌توان گفت که بلاغت در جهان اسلام عمدتاً متن-محور بوده است. این امر باعث شده است تا معنای غالب بلاغت دیگر معانی آن را به‌حاشیه براند. این معانی حاشیه‌ای به‌نحوی جامع و فراگیر صورت‌بندی نشده‌اند، اما تاحدی روشن است که برای صورت‌بندی نسبتاً دقیق آن‌ها به‌چه خاستگاه‌هایی باید مراجعه کرد. یکی از این خاستگاه‌ها مجموعه متونی است که به «ادبیات حکمی» یا «اندرزنامه‌ها» شهرت دارد. برخی از متونی که به این ژانر تعلق دارند، اصول بنیادین «بلاغتی» را شامل می‌شوند که بیش از هرچیز خاص موقعیت‌های گفتاری و شفاهی‌اند. اگر بخواهیم اصول گفتارهای شفاهی (اعم از خطابه‌های رسمی یا محاورات روزمره) را صورت‌بندی کنیم، مراجعه به این متون، که نمی‌توان آن‌ها را به‌معنای دقیق کلمه «بلاغی» نامید، ضروری خواهد بود. پندنامه‌ها یا اندرزنامه‌ها، پیش و بیش از هرچیز به ژانر تعلیمی تعلق دارند و بررسی آیین سخن‌گفتن در این متون باید در پس‌زمینه گسترده‌تر این ژانر صورت‌پذیرد. به یک معنا، کلیه اصول نیکو سخن‌گفتن در جهان پیشامدرن باید در این پس‌زمینه بررسی شود. برای مثال، برخی فصول قابوس‌نامه را، که کیکاووس بن اسکندر در آن‌ها اصول مربوط به سخن‌وری و نیکو

سخن‌گفتن را بررسی می‌کند، باید در امتداد چهارچوبی اخلاقی دید که ریشه در اندرنامه‌ها و ادبیات حکمی ایران باستان دارد. از دیگر سو، مطالعاتی که در باب رساله آموزه‌های پتاح حوتپ انجام گرفته است نشان می‌دهد که این رساله را نیز باید در چهارچوب گسترده‌تر مفهوم فرهنگی «مات» (Maat) درک کرد؛ مفهومی که در بردارنده حقیقت، نظم، تعادل، و بسیاری موارد دیگر است که هر یک جنبه‌هایی از فرهنگ مصر باستان را بازنمایی می‌کنند (Lipson 2004: 81-89). بنابراین، آنچه ما در این جا با آن سروکار داریم، مفهومی است ضرورتاً گسترده‌تر از مفهوم Rhetoric که در سنت خطابی یونان باستان یافت می‌شود. بی‌تردید ادبیات حکمی ژانری نیست که به یک فرهنگ یا تمدن خاص اختصاص داشته باشد. باین حال، بر مبنای همین نوع ادبیات، سنت‌های بلاغی متعددی را در جهان باستان می‌توان از یک‌دیگر متمایز کرد. بسیاری از پژوهش‌گران اشاره کرده‌اند که آموزه‌های اخلاقی جهان باستان (خصوصاً آموزه‌های مربوط به نیکو سخن‌گفتن) محتوای یکسانی دارند و تنها به لحاظ قالب و نوع با یک‌دیگر متفاوت‌اند، باین حال اگر تفاوت‌های بنیادین و معناداری میان محتوای این آموزه‌ها و اصول حاکم بر آن‌ها وجود نمی‌داشت، سخن‌گفتن از بلاغت مصری، بلاغت چینی، بلاغت هندی، و ... ناممکن می‌بود. بنابراین، نگارنده از شباهت‌های میان وجوه فرهنگی، اجتماعی، و اخلاقی تمدن‌های پیشامدرن آگاه است، اما هم‌چنین بر این باور پای می‌فشارد که هرگاه (خصوصاً) بحث از اصول «سخن‌وری» و «آیین نیکو سخن‌گفتن» در میان باشد، هر فرهنگ و ویژگی‌های خاص خود را دارد و اساساً همین امر است که «بررسی تطبیقی» این اصول را ممکن و معنادار می‌سازد.

در اثبات این نکته، یعنی منحصربه‌فرد بودن ویژگی‌های سخن‌وری در هر فرهنگ خاص، سسیل بلیک در پژوهشی با عنوان *خاستگاه‌های آفریقایی سخن‌وری* معتقد است که نخستین جملات رساله *آموزه‌های پتاح حوتپ* حاوی دو ویژگی است که مشخصاً «آفریقایی» هستند: یکی توسل به خدایان و یادکرد نیاکان و گذشتگان است و دیگری بیان هدف خود از این آموزه‌ها و تأکید بر موقعیت اجتماعی نویسنده با یادکرد القاب و عناوین خود در آغاز کلام (Blake 2009: 47-48). بلیک معتقد است که یادکرد القاب و عناوین یک فرد توسط خود او و نه شخص دیگری که مُعرف اوست، حتی در جوامع امروزی آفریقایی نیز عملی کاملاً رایج است (ibid.: 48). اگرچه بسیاری از متون عربی و فارسی نیز همین ویژگی را (البته به نحوی سازگار با سنت‌های اسلامی و ایرانی) دارند، ادعای بلیک به‌طور کلی منحصربه‌فرد بودن هر فرهنگ را، دست‌کم در آغاز کلام، اثبات می‌کند.

پرسشی که در این جا ممکن است سربرآورد این که اگر اصول این نوع خاص بلاغت یا سخن‌وری را باید در ادبیات حکمی یا اندرنامه‌ها جست، چرا پژوهش حاضر را به *قابوس‌نامه* محدود کنیم؟ چرا به دیگر متون ادبیات حکمی فارسی، هم‌چون *جاویدان‌خرد* یا *پندنامه بزرگمهر* پرداخته نشود؟ این مسئله دو دلیل عمده دارد؛ نخست این که در میان متون متعلق به ژانر ادبیات حکمی فارسی *قابوس‌نامه* نخستین متنی است که دو فصل مستقل را به سخن و گفتار اختصاص داده است. دوم این که *قابوس‌نامه* ویژگی‌هایی دارد که دیگر متون متعلق به این ژانر فاقد آن‌اند؛ نظیر منشأ الهی قائل شدن برای سخن (عنصرالمعالی ۱۳۹۰: ۴۵) و بازنمایی اصول و قواعدی که علاوه بر بازنمایی اخلاقیات درباری و طبقه اشراف عمدتاً در میان عامه و طبقات فرودست جامعه اصول رفتار صحیح و اخلاقی دانسته می‌شد (فوشه‌کور ۱۳۷۷: ۲۲۱). *آموزه‌های پتاح حوتپ* نیز از این ویژگی‌ها عاری نیست. *آموزه‌های پتاح حوتپ* نیز هم‌چون *قابوس‌نامه* نه تنها باز نمودگر قوانین اخلاقی در طبقات فرادست جامعه مصر باستان است، چنان‌که مصرشناسان نیز متذکر شده‌اند، برای هر مخاطبی از هر صنف و طبقه اجتماعی سودمند است (Kennedy 1998: 130-131). مؤلفان هر دو متن درباری‌اند و این اندرنامه‌ها را در وهله اول خطاب به فرزندان خود نوشته‌اند، اما اصول و آموزه‌های مطرح‌شده در هر دو رساله برای تمامی مخاطبان، از هر قشر و طبقه‌ای، سودمند است.

صورت‌بندی نظام‌های بلاغی غیر یونانی و غیر ارسطویی همواره چالش برانگیز بوده است، چراکه پژوهش‌گران صورت‌بندی این نظام‌ها را همواره تخطی از قواعد بلاغت ارسطویی و حتی دیگر نظام‌های بلاغی قلمداد می‌کرده‌اند (برای مثال، بنگرید به Lyon 2004). این رویکرد در مورد بسیاری از نظام‌های بلاغی غیر ارسطویی، نظیر بلاغت چینی، صحیح است. بسیاری از پژوهش‌گران به این نکته اشاره کرده‌اند که اصطلاح «بلاغت» یا «سخن‌وری» (Rhetoric)، هنگامی که در مورد ایده‌های کنفوسیوس به کار می‌رود، چه دشواری‌هایی را به بار خواهد آورد. آن‌چه از *منتخبات (Analects)* کنفوسیوس می‌توان استخراج کرد، اگرچه در وهله اول ممکن است بلاغی و مربوط به «آیین سخن» به نظر برسد، به هیچ وجه برای مقاصد بلاغی تدوین نشده است. چنان‌که پیش‌تر هم ذکر شد، هیچ‌یک از متون ادبیات حکمی صرفاً برای مقاصد «سخن‌ورانه» تألیف نشده‌اند. اما شاید بتوان *آموزه‌های پتاح حوتپ* را از این قاعده مستثنا کرد، چراکه این رساله به روشنی هدف خود را اعلام می‌دارد: «آموزش دقایق نیکو سخن‌گفتن، به آنان که از این علم بهره‌ای ندارند» (Ptah-Hutep 1912: 42). هیچ‌یک از دیگر متون ادبیات حکمی دامنه آموزه‌های خود را چنین محدود نکرده‌اند، بلکه عمدتاً در پی آموزش قواعد رفتاری و اصول اخلاقی صحیح در جامعه بوده‌اند. البته چنان‌که

گفته شد، آموزه‌های پتاح حوتپ نیز صرفاً به آموزش اصول سخن و گفتار محدود نیست، اما صرف ادعای صریح آن مبنی بر آموزش قوانین سخن نیک، آن را از دیگر متون متعلق به ژانر ادبیات حکمی متمایز می‌کند. بنابراین، این چالش که رساله آموزه‌های پتاح حوتپ به معنای دقیق کلمه بلاغی نیست، از همان آغاز حل شده به نظر می‌رسد.

همین ویژگی در مورد قابوس‌نامه نیز صادق است. البته نویسنده قابوس‌نامه هیچ‌گاه رساله خود را رساله‌ای بلاغی قلمداد نکرده است، اما هنگامی که به تبیین قواعد سخن می‌پردازد، در فصلی با عنوان «در فزونی گهر از فزونی خرد و هنر» می‌نویسد: «و بدان که از همه هنرها بهترین... سخن گفتن است... و چون این بداندستی زبان را به خوبی و هنر آموخته کن» (عنصرالمعالی ۱۳۹۰: ۲۸). در نظر گرفتن سخن به مثابه عالی‌ترین فضیلت و قائل شدن منشأ الهی و آسمانی برای آن (همان: ۴۵) سخن را، حتی در فصولی که ارتباط مستقیمی با آیین سخن گفتن ندارند، به موضوعی محوری و بنیادین مبدل کرده است. برای مثال، در فصل ۴۴ که به «آیین جوانمردی» اختصاص دارد، مؤلف مدعی می‌شود که تمامی جوانمردان سه ویژگی مشترک دارند که از آن میان، یکی مستقیماً با سخن در پیوند است: «یکی آن که هرچه گویی بکنی و دیگر آن که خلاف راستی نگویی، سوم آن که شکیب را کار بندی» (همان: ۲۴۶). دومین فضیلت، یعنی همواره حقیقت را گفتن یا یکی بودن دل و زبان، یکی از پنج رکن بلاغت یا آیین سخن مصریان بوده است (بنگرید به Kennedy 1998: 130). پیش از تحلیل شباهت‌های میان محتوای این دو رساله، باید توجه داشت که هر دو این رساله‌ها به شکلی تقریباً یک‌سان آغاز می‌شوند. دست‌کم اندر زمانه‌های موجود فارسی مقدم بر قابوس‌نامه سرآغازهای نسبتاً متفاوتی دارند. پس از حمد و ستایش خداوند، متون پیش از قابوس‌نامه با معرفی مؤلف و موضوع رساله ادامه می‌یابند، اما قابوس بن وشمگیر، پس از حمد و ثنای الهی و معرفی خود و هدف از نگارش کتاب، سخن خود را این گونه پی می‌گیرد:

بدان ای پسر که من پیر شدم و ضعیفی و بی‌نیرویی و بی‌توشی بر من چیره شد و منشور عزل زندگانی [را] از موی خویش بر روی خویش کتابتی همی‌بینم که این کتابت را دست چاره‌جویان بستردن نتواند. پس ای پسر چون من نام خویش را در دایره گذشتگان یافتم روی چنان دیدم که پیش از آن که نامه عزل به من رسد، نامه‌ای دیگر در نکوهش روزگار و سازش کار و بیش بهرگی جستن از نیک‌نامی یاد کنم و تو را از آن بهره کنم بر موجب مهر خویش تا پیش از آن که دست زمانه تو را نرم کند، تو خود به چشم عقل در [سخن] من نگری فزونی یابی و نیک‌نامی



مراودات بینا فرهنگی: صورت‌بندی مفهوم «سخن‌وری» ... (داوود عمارتی مقدم) ۲۷۷

در دو جهان، و مبدا که دل تو از کاربستن بازماند که آن‌گه از من شرط پدری آمده باشد (عنصرالمعالی ۱۳۹۰: ۳-۴).

جملات فوق، با جملات آغازین آموزه‌های پتاح حوتپ قابل قیاس‌اند:

پروردگارا، پایان زندگانی من نزدیک است و من به سن پیری رسیده‌ام. ضعف و سستی مرا فروگرفته و گویی [از فرط ناتوانی] به دوران کودکی بازگشته‌ام. سال‌خورده‌گان همواره در محنت‌اند... نیرو کاستی می‌یابد و دل آرام و قرار ندارد... بنده‌ات را فرمانی ده تا شوکت شاهانه‌ام را به فرزندم انتقال دهم، مهلتم ده تا سخنان کسانی را برایش بازگویم که به اندرزهای پیشینیان گوش فرامی‌دانند؛ پیشینیانی که خود مستمعین اندرزهای خدایان بودند (Ptah-Hutep 1912: 41-42).

تنها تفاوت در این است که جملات آغازین قابوس‌نامه خطاب به گیلان‌شاه، فرزند مؤلف، بیان شده است، اما در آموزه‌های پتاح حوتپ روی سخن با خداوند است که خود به‌مثابه بخشی از تحمیدیّه رساله به‌شمار می‌آید. نکته دیگری که از بخش‌های منقول هر دو رساله آشکار است، این‌که نه حمد و ثنای الهی در آغاز رساله‌ها ویژگی‌ای است که به بلاغت آفریقایی اختصاص داشته باشد و نه قابوس‌نامه تنها متنی است که برای کلام منشأ الهی قائل می‌شود. از آخرین جمله بخش مذکور از رساله آموزه‌های پتاح حوتپ می‌توان نتیجه گرفت که مؤلف این رساله نیز به منشأ و موقعیت آسمانی کلام باور دارد.

### ۳. بلاغت مصری: الگویی برای تمامی سنن بلاغی شفاهی

براساس پژوهش‌هایی که درباب بلاغت مصر باستان و خصوصاً رساله آموزه‌های پتاح حوتپ انجام گرفته است، بلاغت مصری مشتمل بر پنج رکن یا قاعده است. در ادامه به یکایک این ارکان و شباهت‌ها و تفاوت‌های هریک با آنچه درباب آیین سخن در قابوس‌نامه آمده است پرداخته خواهد شد.

این پنج رکن عبارت‌اند از ۱. خاموش ماندن، ۲. سخن گفتن در زمان مناسب، ۳. پرهیز از افراط در کاربرد واژگان پرشور و عاطفی، ۴. سلیس سخن گفتن همراه با تأمل فراوان، و ۵. یکی بودن دل و زبان یا بیان حقیقت. علاوه بر رساله آموزه‌های پتاح حوتپ، این ارکان در دیگر متون به‌جامانده از مصر باستان نیز یافت می‌شوند، اما از آن‌جاکه رساله مورد بحث به‌نوعی دربرگیرنده تمامی این ارکان است، می‌توان آن را متنی معیار دانست که باز نمودگر تمامی ویژگی‌های بلاغت مصری است.

بحث را از آخرین رکن یعنی «بیان حقیقت» می‌آغازیم. مفهوم بیان حقیقت در هر دو رساله آموزه‌های پتاح حوتپ و قابوس‌نامه تا بدان حد برجسته و فراگیر است که هرگاه ذکر «سخن نیکو» یا «نیکو سخن گفتن» در میان باشد، مفهوم بیان حقیقت نیز همراه آن است. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، بسیاری از بخش‌های قابوس‌نامه، مستقیم یا غیرمستقیم، به مسئله «سخن نیکو» پرداخته و به همین دلیل مفهوم حقیقت یا بیان حقیقت نیز در جای‌جای این رساله فراوان به چشم می‌خورد. با این حال، تفاوت‌های ظریفی در درک مؤلفان این دو رساله از مفهوم حقیقت وجود دارد: پیش و بیش از هرچیز، پتاح حوتپ حتی «دروغ مصلحت‌آمیز» را نیز مجاز نمی‌داند تا چه رسد به دروغی که مصلحتی هم در آن یافت نمی‌شود. در مواردی که بیان حقیقت ممکن است احساسات مخاطب را جریحه‌دار کند یا به‌رحال خطر راست‌گویی به شدت بالاست، پتاح حوتپ به سکوت توصیه می‌کند (نه گفتن دروغ مصلحت‌آمیز). در دیگر موارد این عظمت حقیقت است که مسیر راستی و درستی را نشان می‌دهد (Ptah-Hutep 1912: 43). این تفاوت میان آیین سخن ایرانی و مصری بسیار جالب است، چراکه آیین سخن پارسی در مواردی تخطی از حقیقت را مجاز می‌داند:

باید که مردم سخن‌گوی و سخن‌دان باشد، اما تو ای پسر سخن‌گوی باش و دروغ‌گوی مباش. خویشن را به راست‌گویی معروف کن تا اگر وقتی به‌ضرورت دروغ‌گویی از تو بپذیرند و هرچه گویی راست گوی، ولکن راست به دروغ‌مانند مگوی که دروغ به‌راست همانا به از راست به‌دروغ، که آن دروغ مقبول بود و آن راست نامقبول. پس از راست گفتن نامقبول بپرهیز (عنصرالمعالی ۱۳۹۰: ۴۱).

این اندرز قدری غریب می‌نماید. توصیه به راست‌گویی نه به دلیل ارزش ذاتی این فضیلت، بلکه به این دلیل که محتمل‌تر است مخاطب «دروغی مصلحت‌آمیز» را از فردی راست‌گو بپذیرد تا از فردی دروغ‌گو، تاحدی «ماکیاولیستی» به‌نظر می‌رسد. اما باید توجه داشت که قابوس‌نامه تنها نماینده اخلاقیات طبقه حاکم و رفتار اشراف و اشراف‌زادگان نیست، بلکه باز نمودگر اخلاقیات روزمره نیز هست و در موقعیت‌های روزمره همواره نوعی از ماکیاولیسم رقیق را باید انتظار داشت. در واقع، انتظار راست‌گویی در هر موقعیت و حالتی (خصوصاً موقعیت‌های روزمره) تاحدی آرمان‌گرایانه و دور از واقع به‌نظر می‌رسد. تأکید پتاح حوتپ بر راست‌گویی در هر شرایطی تلاقی‌گاه حقیقت و خاموشی یا سکوت است. از دید پتاح حوتپ، نقطه مقابل حقیقت «دروغ مصلحت‌آمیز» یا دروغ به‌طور کلی نیست، بلکه «سکوت» است. اما برای قابوس بن و شمس‌گیر جانب‌داری از سکوت و

خاموشی به دلیل ارزش ذاتی آن یا برتری آن بر دروغ نیست، بلکه او به این دلیل خاموشی را می‌ستاید که ممکن است به سود شخص باشد و جلب منفعتی شخصی کند. حتی هنگامی که قابوس بن وشمگیر سکوت را بر سخن یاوه و گزاف ترجیح می‌دهد، دلیل اصلی او این است:

خاموشی دوم سلامت است و بسیار گفتن دوم بی‌خردی از آن‌که بسیارگویی اگرچه خردمند باشد مردمان عامه او را از جمله بی‌خردان شناسند و اگرچه بی‌خرد کسی باشد چون خاموش باشد، مردمان خاموشی او از جمله عقل دانند (همان: ۴۷).

البته به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از فضایل اخلاقی در *قابوس‌نامه* ارزش ذاتی ندارند. در هر حال، اجمالاً باید گفت که رویکرد این دو رساله به مسئله حقیقت تاحدی با یک‌دیگر متفاوت است.

در رساله *آموزه‌های پتاح حوتپ*، تأکید بر یکی‌بودن «نیت و گفتار» برجسته‌تر و چشم‌گیرتر است تا تأکید بر یکی‌بودن «گفتار و کردار». این تفاوت تاحدی به دلیل اهداف نسبتاً متمایز دو رساله است. رساله *آموزه‌های پتاح حوتپ* تنها بر آن است تا اصول سخن‌نیکو را در موقعیت‌های مختلف بیان کند، اما *قابوس‌نامه* به بیان کلی اصول اخلاقی می‌پردازد که آیین سخن‌گفتن نیز جزئی از آن است. به همین دلیل، تأکید بر یگانگی گفتار و کردار در این رساله برجسته‌تر است، اگرچه گاه خلاف این به نظر می‌رسد. برای مثال، قابوس بن وشمگیر در باب ۴۴ رساله خود اصول جوانمردی را سه چیز می‌داند: «یکی آن‌که هرچه گویی بکنی و دیگر آن‌که خلاف راستی نگویی و سوم آن‌که شکیب را به کار بندی» (همان: ۲۴۶). در وهله نخست چنین می‌نماید که یگانگی نیت و گفتار و یگانگی گفتار و کردار نزد مؤلف رساله از ارزش یکسانی برخوردار است، اما حکایتی که مؤلف در همین بخش نقل می‌کند، نشان‌دهنده تفاوت میان این دو نوع یگانگی است:

اصل جوانمردی آن است که هرچه گویی بکنی، و میان جوانمردی و ناجوانمردی صبر است و جواب آن عیار آن بود که از آن جای که نشسته بود یک قدم فزاتر نشیند و گوید تا من ایدر نشسته‌ام کس ایدر نگذشت تا راست گفته باشد (همان: ۲۴۸).

از این حکایت پیداست که از دید مؤلف *قابوس‌نامه*، ارزش یگانگی گفتار و کردار تاحدی افزون‌تر از یگانگی نیت و گفتار است، چراکه سخن آن فرد در پاسخ آن عیار در واقع چیزی جز همان «دروغ مصلحت‌آمیز» نیست. البته باید توجه داشت که یگانگی گفتار و کردار مسئله‌ای نیست که به‌طور کامل در رساله *آموزه‌های پتاح حوتپ* نادیده گرفته

شده باشد، چراکه در شماری از بخش‌های این رساله «حقیقت» تلویحاً از مرزهای «گفتار» درمی‌گذرد تا «کردار» را نیز دربرگیرد.

انتظار موقعیت و لحظه مناسب برای سخن گفتن اصل بلاغی دیگری است که هر دو رساله مطرح می‌کنند. جورج کندی بر این باور است:

لحظه مناسب به مفهوم Kairos در بلاغت کلاسیک [غرب] شباهت دارد. یعنی این‌که بدانیم [در هر موقعیتی] چه بگوییم و در چه هنگام بگوییم. هیچ قاعده‌ای برای آموزش این مهارت وجود ندارد، بلکه تنها با تمرین و تجربه به دست می‌آید (Kennedy 1998: 130).

البته کندی بر خطاست. ماهیت همواره متغیر موقعیت‌های روزمره با موقعیت‌های رسمی‌ای که درس‌نامه‌های بلاغی یونانی-رومیایی بدان می‌پرداختند، بسیار متفاوت است. موقعیت‌های بلاغی در فن خطابه غرب باستان عمدتاً متن-محور بود. گفتارنویسان یا عریضه‌نویسان (Speech Writers) متن گفتارها را از پیش تهیه می‌کردند. یکی از ارکان فن خطابه کلاسیک غرب، یعنی «حافظه»، دقیقاً به شیوه‌های حفظ کردن یک گفتار پیشاپیش مکتوب شده اختصاص داشت. اگرچه گاهی سخن‌ور به بداهه‌پردازی هم نیاز پیدا می‌کرد، عمده بخش‌های گفتار او از پیش تنظیم و تدوین شده بودند. بنابراین، می‌توان گفت که در سخن‌وری غرب باستان، «لحظه مناسب» توسط خطیب به وجود می‌آمد و نیازی به «انتظار» برای فرارسیدن لحظه مناسب چندان احساس نمی‌شد. اما در سنت‌های شفاهی بلاغت به‌راستی باید منتظر ماند تا لحظه مناسب فرا برسد و فرد تشخیص دهد که باید حقیقت را بگوید، دروغی مصلحت‌آمیز دست‌وپا کند یا اساساً خاموش بماند. قابوس بن وشمگیر معتقد است: «با همه هنر جهد کن تا سخن برجای گویی که سخن نه برجای اگرچه خوب گویی زشت نماید» (عنصرالمعالی ۱۳۹۰: ۲۸). مؤلف برخی از این سخنان «برجای» و به‌هنگام را این‌گونه برمی‌شمارد:

اما سخن ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن و چون پرسند جز راست مگوی.  
و تا نخواهند کس را نصیحت مگوی و پند مده، خاصه کسی را که پند نشنود... و برسر  
ملاً هیچ‌کس را پند مده (همان).

دیگر نمونه‌های سخن به‌هنگام در سراسر کتاب به چشم می‌خورد، اما آن‌چه اهمیت دارد این‌که گوینده برخلاف خطیبان غرب باستان خود در خلق این موقعیت‌ها نقش چندانی ندارد. با تمامی این احوال، کندی تاحدی محقق است که هیچ قانونی برای آموزش

سخن‌گفتن به‌هنگام وجود ندارد و این امر در موقعیت‌های بی‌شمار و عمدتاً شفاهی روزمره، که قابوس بن وشمگیر تنها به چند مورد از مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرده است، نمود بیش‌تری دارد.

جالب این‌جاست که قابوس بن وشمگیر با هر دو موقعیت بلاغی مذکور (غیرمترقبه و از پیش معلوم) آشنایی دارد. درباب «آیین و رسم شاعری» آمده است:

بدان که هرکسی را چه باید گفتن. اما بر شاعر واجب است از طبع ممدوح آگاه‌بودن و بدانستن که وی را چه خوش آید، آن‌گه وی را چنان ستودن که وی خواهد که تا آن نگویی که وی خواهد تو را آن ندهد که تو خواهی (همان: ۱۹۱).

هم‌چنین در فصلی با عنوان «در آیین و رسم خنیاگری» تأکید می‌کند:

به هر سرودی در معنی دیگر گوی و شعر و غزل بسیار یادگیر چون فراقی و وصالی و توییح و ملامت و عتاب و رد و منع و قبول و جفا و وفا و عطا و احسان و خشنودی و گله و حسب‌حال‌های وقتی و فصلی چون: سرودهای بهاری و خزانی و زمستانی و تابستانی باید که بدانی که به هروقت چه باید گفت، نباید که اندر بهار خزانی و اندر خزان بهاری گویی و اندر تابستان زمستانی و اندر زمستان تابستانی بگویی، وقت هر سرودی باید که بدانی (همان: ۱۹۵).

این اندرزها شاید در وهله اول بدیهی به‌نظر برسد، اما ازیک‌سو، تفاوت این قبیل موقعیت‌ها با موقعیت‌های از پیش نیندیشیده و عمدتاً غیرمترقبه روزمره، که فرد عمدتاً پیشاپیش از آن‌ها آگاه نیست و خود را برای آن‌ها آماده نکرده است، کاملاً روشن است و ازسوی دیگر، توضیح این قبیل موقعیت‌های رسمی در تقابل با موقعیت‌های روزمره هنگامی بیش‌تر نمایان می‌شود که دربابیم مؤلف رساله *آموزه‌های پتاح حوتپ* از موقعیت‌هایی که در آن‌ها سخن‌گو پیشاپیش می‌داند چگونه باید با مخاطب رفتار کند، اساساً سخنی به‌میان نیاورده است.

دو رکن دیگر بلاغت مصری نیز، یعنی «روان سخن‌گفتن در عین تأمل» و «پرهیز از افراط در کاربرد واژگان شورانگیز»، قرینه‌هایی در *قابوس‌نامه* دارند. البته باید توجه داشت که در *قابوس‌نامه* تأکید بر تأمل پیش از سخن‌گفتن برجسته‌تر است تا بر روانی و سلاست گفتار. توصیه صریح و مستقیمی دال بر سلاست و روانی گفتار در *قابوس‌نامه* به‌چشم نمی‌خورد، اگرچه برخی از واژگان و تعابیری که در متن به‌کار رفته‌اند، ممکن است مفید چنین معنایی باشند: «زبان را به‌خوبی و هنر آموخته کن و جز چرب‌زبانی عادت مکن...

هرکه را زبان خوش‌تر هواخواهش بیش‌تر» (همان: ۲۸). یا «سخن بود که بگویند به عبارتی که از شنیدن آن روح تازه گردد و همان سخن به عبارتی دیگر توان گفتن که روح تیره گردد» (همان: ۴۴). پیداست که یکی از ویژگی‌هایی که می‌تواند باعث «تازگی روح» گردد همان «سلاست و روانی» گفتار است، اگرچه، چنان‌که گفته شد، قابوس بن وشمگیر به‌طور صریح اشاره‌ای به این موضوع نکرده است. از آن‌جاکه این دو رکن اخیر در دو رسالهٔ موردبخت تقریباً یک‌سانند، در این جا به تفصیل بدان‌ها نمی‌پردازیم.

#### ۴. نتیجه‌گیری: بلاغتِ شفاهی درمقابل بلاغتِ مکتوب

پژوهش حاضر آیین سخن را در دو رسالهٔ قابوس‌نامه و آموزه‌های پتاح حوتپ موردبخت قرار داد. برخی از مؤلفه‌های موردبخت خاص سخن شفاهی‌اند؛ نظیر اهمیت/ اولویت سکوت یا «انتظار» لحظهٔ مناسب برای سخن گفتن. چنان‌که در مقالهٔ حاضر نشان داده شد، هریک از این ارکان و مؤلفه‌ها با شرایط خاص فرهنگی و اجتماعی روزگار مؤلفان دو رساله هم‌خوان و سازگار گشته‌اند. آیین سخن مصری و ایرانی، هر دو، به «سکوت» و «انتظار لحظهٔ مناسب برای سخن گفتن» پرداخته‌اند، اما هریک تصور نسبتاً متفاوتی از آن دارند. رسالهٔ آموزه‌های پتاح حوتپ، به‌مثابهٔ نخستین متن موجود درباب آیین سخن که تمامی این ارکان را در خود دارد، می‌تواند متنی معیار تلقی شود که بسیاری از ویژگی‌های شفاهی بلاغت، که عمدتاً در موقعیت‌های روزمره کاربرد دارند، در آن موردبررسی قرار گرفته است. البته سنن شفاهی بلاغت قطعاً مؤلفه‌های دیگری نیز دارند، اما درس‌نامه‌های موجود درباب آن‌ها سخنی نگفته‌اند. بنابراین، تا آن‌جاکه با درس‌نامه‌هایی سروکار داریم که براساس مشخصه‌های شفاهی بلاغت تدوین شده‌اند، می‌توان ادعا کرد که دو رسالهٔ آموزه‌های پتاح حوتپ و قابوس‌نامه جامع‌ترین صورت‌بندی از این ویژگی‌ها را ارائه داده‌اند.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. هشتمین و یکی مانده به آخرین فرعون از فراعنهٔ پنجمین سلسلهٔ حاکم بر مصر باستان در قرن‌های ۲۵ و ۲۴ پیش از میلاد مسیح.
۲. برای بحثی مستوفی درباب تاریخ دقیق نگارش این رساله، بنگرید به مقدمهٔ باتیسکوم گان بر ترجمهٔ رسالهٔ آموزه‌های پتاح حوتپ (Ptah-Hotep 1912: 20ff).

مراودات بینا فرهنگی: صورت‌بندی مفهوم «سخن‌وری» ... (داوود عمارتی مقدم) ۲۸۳

## کتاب‌نامه

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۹۰)، *قابوس‌نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.

فوشه‌کور، شارل هانری (۱۳۷۷)، *اخلاقیات: مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم* هجری، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح‌بخشان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.

Blake, Cecil (2009), *The African Origins of Rhetoric*, Routledge.

Kennedy, George A. (1998), *Comparative Rhetoric, An Historical and Cross-Cultural Introduction*, Oxford University Press.

Lipson, Carol S. (2004), "Ancient Egyptian Rhetoric: It All Comes Down to Maat", in: *Rhetoric Before and Beyond the Greeks*, Carol S. Lipson and Roberta A. Binkley (eds.), Albany: University of New York Press.

Lyon, Arabella (2004), "Confucian Silence and Remonstrance: A Basis for Deliberation", in: *Rhetoric Before and Beyond the Greeks*, Carol S. Lipson and Roberta A. Binkley (eds.), Albany: University of New York Press

Ptah-Hutep (1912), *Instruction of Ptah-Hutep*, Battiscombe Gunn (trans.), London: John Murray, Albemarle Street.

